هو العلیم

کیفیت هدایت خداوند متعال نسبت به انسان

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۲۱

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين
و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

سؤالاتی که رفقا و مخدرات در جلسهٔ گذشته داده بودند، زیاد بود، من‌هم در جلسهٔ قبل نتوانستم به همهٔ آنها پاسخ بدهم و به‌طورکلی از یک‌هم‌چنین سؤالاتی غفلت کردم. دیشب که آمدم و آن جای مخصوص که مخصوص این چیزها است را نگاه کردم که ببینم سؤالی هست، دیدم که ماشاءالله سؤال‌ها خیلی زیاد است و بهتر این است که به این مسائل جواب داده بشود تااینکه مقداری مطلب را در آن صحبت گذشته ادامه بدهیم و إن‌شاءالله بعد از پاسخ دادن به این سؤال‌ها برمی‌گردیم و آن مسئله‌ای را که سلوک بانوان و مخدرات بود، آن را پیگیری می‌کنیم.

حالا به‌عنوان مقدمهٔ برای صحبت، خدمت رفقا قدری از مطالبی را که به نظر می‌رسد در این راستا باید همهٔ ما متوجه باشیم، عرض می‌کنم.

آیه‌ای در قرآن کریم است که در این آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛[1] ما راه و مسیر را نشان دادیم و حجت را بر افراد تمام کردیم، جای صحبت نیست که آقا چرا نگفتید؟ آقا چرا آنجا را تذکر ندادید؟ آقا آنجا این‌طور بود، نه! خداوند متعال می‌فرماید که ما به توسط قرآن کریم، به توسط پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، به توسط ائمه علیهم‌السلام، به توسط اولیاء راه را نشان دادیم. و این آیه در قرآن که می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ﴾، منظور یک روش خاص و فرد خاصی نیست. البته قرآن اصل و اساس همهٔ راهنمایی‌ها و هدایت‌ها است و در قرآن است که: ﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾؛[2] خصوصیات هر چیزی در کتاب الهی

---

[1] . سوره انسان (۷۶) آیه ۳. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۱۷:
«ما راه هدایت را به إنسان ارائه دادیم؛ او یا سپاس‌گزار است و یا کفران نعمت‌کننده.»

[2] . سوره نحل (۱۶) آیه ۸۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۵۹:
«و ای پیامبر! ما بر تو فرو فرستادیم کتاب آسمانی قرآن را که مبیّن و روشن‌کنندهٔ هر چیزی است.»

برای افراد بیان شده و هر نیازی برای افراد در قرآن کریم مطرح شده و توسط رسول خدا و ائمه، به این قرآن ارجاع داده شده است و مردم را به خواندن و تلاوت قرآن و عمل به مفاد قرآن توجه دادند[1] نه‌اینکه صرفاً یک‌سری احکام ظاهری باشد، (آن احکام در روایات هم بیان شده، در قرآن به‌طور کلیات آمده و در روایات ائمه این احکام به‌طور مبسوط و مفصل ذکر شده است.) بلکه مقصود از هدایت در قرآن و

---

[1] . الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰:

«الخَشّابِ رَفَعَهُ قالَ قالَ أبو عَبدِاللهِ علیه السلام: ... **قالَ رَسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ و آله و سلّم: القُرآنُ هُدًی مِنَ الضَّلالِ وَ تِبیانٌ مِنَ العَمَی وَ استِقالَةٌ مِنَ العَثرَةِ وَ نورٌ مِنَ الظُّلمَةِ وَ ضیاءٌ مِنَ الأحداثِ وَ عِصمَةٌ مِنَ الهَلَکَةِ وَ رُشدٌ مِن الغَوایَةِ وَ بَیانٌ مِنَ الفِتَنِ وَ بَلاغٌ مِنَ الدُّنیا إلَی الآخِرَةِ وَ فیهِ کَمالُ دینِکُم وَ ما عَدَلَ أحَدٌ عَنِ القُرآنِ إلّا إلَی النّارِ.**»

ترجمه: «خشاب به صورت مرفوعه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: ... "حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند که: قرآن هدایت است از گمراهی و ضلالت، و مبیّن و روشنگر است از کوری و جهالت، و حافظ و نگه دار است از لغزش و عثرت، و نور است از تاریکی و ظلمت، و نوربخش است از وقایع حادثه و آفات و فتن مضلّه و بدعت‌های بی‌سابقه، و مانع است از نابودی و هلاکت، و رشد است از تباهی و فساد و غوایت، و واضح کننده و آشکارا سازنده است از فتنه‌ها و آزمایش‌های مبهم و گنگ که بر بشر روی می‌آورد، و بلاغ و کفایت است برای طیّ عالم دنیا تا آخرت. و در قرآن است کمال دین شما! و از قرآن به هیچ چیز عدول نمی‌شود مگر به سوی آتش!"»

؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹:

«الزُّهریِّ قالَ سَمِعتُ عَلِیَّ بنَ الحُسَینِ علیه السلام یَقولُ: **آیاتُ القُرآنِ خَزائِنُ فَکُلَّما فَتَحتَ خِزانَةً یَنبَغی لَکَ أن تَنظُرَ ما فیها.**»

ترجمه: «زهری گفت شنیدم از حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام که می‌گفت: آیات قرآن، خزینه‌ها و گنجینه‌های دانش‌اند؛ بنابراین هر گاه خزینه‌ای را بگشائی، سزاوار است که به آن چه در درون آن است نظر کنی!»

عمل کردن به مفاد آیات قرآن، مسائل حیاتی و اخلاقی و دستورالعمل برای ارتباط و زندگی و پیدا کردن راه و متابعت از حق و کنار گذاشتن باطل و چشم نپوشیدن به واقعیات است، اینکه انسان وقتی که به واقعیتی برخورد می‌کند چشمش را نبندد و نگذرد، و ملاحظه نکردن روابط و ملاحظه کردن ضوابط و مسائل دیگر که در حول و حوش این قضیه دور می‌زند، [این مقصود از هدایت در قرآن است.]

تدبر در معانی قرآن، منظور از خواندن قرآن

متأسفانه استفادهٔ ما از قرآن فقط منحصر به ماه رمضان و مجالس ترحیم است و همین‌طور حالا بعضی‌ها را هم که توفیق پیدا کنند روزانه خب مقداری از قرآن به‌عنوان رفع تکلیف می‌خوانند و تصورشان این است که به وظیفهٔ خود عمل می‌کنند در حالتی‌که بارها خدمت رفقا عرض کردم که مسئلهٔ خواندن قرآن، تدبر در معانی قرآن است و اینکه انسان کتابی را در قبال خودش بگذارد، دستورالعملی را در قبال خودش بگذارد و به آن عمل کند. بزرگان و اولیاء الهی با قرآن این‌طور برخورد می‌کردند و واقعاً قرآن را به‌عنوان یک نسخه، محطّ برای کارهای

خودشان قرار می‌دادند. و انسان این مسئله را کاملاً مشاهده می‌کند، کاملاً می‌فهمد و کاملاً این مسئله را ادراک می‌کند که چطور این مسئله در طول تاریخ اسلام همواره مدّنظر بزرگان بوده و بسیاری آن را به‌طورکل ترک کردند و کنار گذاشتند.

شخصی نقل می‌کرد:

منزل عالمی رفته بودم در بین اینکه داشتم کتاب‌های طاقچه را نگاه می‌کردم یک قرآن را برداشتم، آن عالم در اتاق نبود، وقتی که قرآن را باز کردم مثل کتابی که یکی دو سال در جایی مانده، چطور گرد و غبار از آن بلند می‌شود، وقتی که قرآن را باز کردم گرد و غبار از این قرآن بلند شد! (التفات کردید مسئله چیست؟!) بعد وقتی که آن شخص به اتاق آمد از باب کنایتاً نه تصریحاً، از او سؤال کردم که شما در روز چقدر قرآن می‌خوانید؟ گفت: «من اصلاً سال‌ها است که قرآن را نخواندم و من وقت نمی‌کنم که به قرآن بپردازم! کار و تألیفات و نوشته‌ها و هدایت و ارشادی که می‌کنم، آن‌قدر زیاد است که فرصت برای خواندن قرآن را ندارم!»

ببینید که ما کجا رفتیم و در کجا سیر می‌کنیم؟!

مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

ما با سنی‌ها یک وجه مشترک داریم و یک وجه افتراق؛ وجه مشترک ما این است که هر دوی ما یک چیز را گرفتیم و دیگری را رها کردیم، و اما وجه افتراق ما این است که آنها قرآن را گرفتند و عتر ت را رها کردند و ما عترت را گرفتیم و قرآن را رها کردیم![1]

این کار صحیح نیست.

---

[1] . نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۶:
«حضرت استاد ما علّامه آیةالله طباطبائی نسبت به قرآن و حفظ آن و احترام آن عنایت خاصّی داشتند، و کراراً می‌فرمودند: "ما شیعیان حقّ قرآن را آن‌طور که باید و شاید عمل نمی‌نماییم. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: من از خود دو متاع گرانقدر و نفیس باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من؛ و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. عامّه عترت را کنار گذاشتند، و ما کتاب الله را؛ و چون این دو قابل تفکیک از هم نیستند، بالنّتیجه دست هر دوی ما، هم از کتاب و هم از عترت کوتاه شد. فلهذا اسلام ما فقط اسلامی است صوری و خالی از محتوی".»

آن‌وقت شما در این کتاب می‌بینید که دارد: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛ ما راه را بیان کردیم، مسیر را برای افراد روشن کردیم حالا هر شخصی مطابق با خواست خودش، یکی قبول می‌کند، آن دیگری قبول نمی‌کند، آن دیگر مربوط به ما نیست، آن مربوط به وضعیت ما نیست. ما همین مطلب را بازتر از زبان ائمه علیهم‌السلام هم می‌شنویم. در طول بیش از ۲۵۰ سال که از زندگانی ائمه گذشت، تمام آنها در صدد هدایت و بیان مطالب برای مردم بودند. مردم در این قضیه متفاوت بودند، مردم در زمان ائمه فرق می‌کردند: بعضی‌ها قبول می‌کردند، بعضی‌ها با جان و دل می‌پذیرفتند، بعضی‌ها بی‌تفاوت می‌گذشتند و بعضی‌ها هم استهزاء می‌کردند. این طبقه افرادی که در زمان ائمه بودند، الآن هم مطلب به همین کیفیت است. بزرگان و اولیاء الهی برای چه آمدند؟ وجود آنها در وهلهٔ اول برای تکامل خودشان و بعد در عالم ظاهر و دنیا برای راهنمایی و دستگیری و ارتقاء روحی و نفسی افراد بوده است، آیا غیر از این بوده؟ برای این زمینه

خب مطالبی بیان کردند، یک نحوه جزئی‌تر وارد شدند، دقیق‌تر وارد شدند. اگر قرآن مقداری کلی‌تر می‌گوید ائمه آنها را خیلی دقیق‌تر بیان می‌کنند، علما می‌آیند مطالب ائمه را باز قدری دقیق‌تر بیان می‌کنند، البته نه هر عالمی! آن عالمی که گرد وغبار از قرآن منزلش بالا برود، نه! او دعوتش به دنیا است، دعوتش به ضد خدا است، دعوتش به ضد ولایت است، دعوتش به ضد شرع و اسلام است و در مسیر مقابل حرکت می‌کند.

آن عالمی که تمام همّ و غمّ او عبارت است از تطبیق امور بر آنچه در این مدارک ما، در قرآن و در کتب مختلفهٔ شیعی برای مردم آمده است، این شخص خب کلامش می‌تواند راهنما و هدایتگر باشد و انسان هم این مسئله را خوب ادراک می‌کند، می‌فهمد و فرد را تشخیص می‌دهد و حدّ را تشخیص می‌دهد و دیگر در اینجا نمی‌تواند خود را گول بزند.

خضوع و خشوع و ترک انانیت نتیجهٔ عمل به دستورات ائمه و اولیاء

در قرآن نسبت به این مسئله، آیات بسیاری وارد است: آن کسانی که حق را می‌بینند چشم‌پوشی

می‌کنند؛ آن کسانی که حق را می‌بینند می‌گذرند؛ آن کسانی که حق را می‌بینند بی‌اعتنایی می‌کنند؛ بی‌توجهی می‌کنند![1] حق برای همه است، باطل هم برای همه است و نفس انسان به هر مقدار که از این مطالب و مراتب بگیرد و به جنبهٔ علمی او نزدیک بشود، این شخص به نورانیت نزدیک‌تر شده، و به میزان کسب نورانیت، از انانیت او کمتر می‌شود. انانیت او یعنی من! برای من حسابی است که برای دیگران نیست! من با بقیه فرق می‌کنم! باید برای من حساب دیگری در اینجا باز بشود! من با سایر افراد تفاوت می‌کنم! من باید نزدیک‌تر باشم! باید بیشتر

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶: ﴿وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾؛ سوره آل عمران (۳) آیه ۷۱: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾؛ سوره انفال (۸) آیه ۶: ﴿يُجَٰدِلُونَكَ فِي ٱلۡحَقِّ بَعۡدَ مَا تَبَيَّنَ﴾؛ سوره یونس (۱۰) آیه ۳۲: ﴿فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ﴾؛ سوره یونس (۱۰) آیه ۷۶: ﴿فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلۡحَقُّ مِنۡ عِندِنَا قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰذَا لَسِحۡرٞ مُّبِينٞ﴾؛ سوره هود (۱۱) آیه۱۷: ﴿إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾؛ سوره رعد (۱۳) آیه ۱: ﴿وَٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾؛ سوره مریم (۱۹) آیه ۳۴: ﴿قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ﴾؛ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۴: ﴿بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡحَقَّ فَهُم مُّعۡرِضُونَ﴾؛ سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۰: ﴿وَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلۡحَقُّ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ وَإِنَّا بِهِۦ كَٰفِرُونَ﴾.

به من توجه بشود! همهٔ اینها انانیت و شیطان است و این در تقرب علمی و کسب نورانیت علمی وجود ندارد. هر مقدار که انسان از معارف بیشتر تحصیل کرد باید مقام خضوع و ذلّت و پستی و مسکنت در او قوی‌تر بشود، مرتب باید خودش را از بقیه پایین‌تر ببیند، باید خود را کمتر به‌حساب آورد، باید خودش را پوچ‌تر و تهی‌تر و فقیرتر و بیچاره‌تر تصور کند. و این مرتبه مرتب در انسان تقویت می‌شود تا به یک نحوه‌ای که دیگر انسان از خودش مسئله‌ای را نمی‌بیند.

و ما این مطالب را در زندگی بزرگان دیدیم که داریم الآن برای شما بیان می‌کنیم، این‌طور نیست که الآن از روی باد معده و همین‌طور از روی هوا و تخیلات دارم صحبت می‌کنم. بنده با چشم خودم این مطلب را در زندگی بزرگان دیدم و تجربه کردم و آثار آن را هم مشاهده کردم. و دیدم آن کسانی که خودشان را به‌حساب می‌آوردند، به چه نحوه بودند. (البته مقداری توضیح بیشتر برای این مسئله را اگر خداوند توفیق بدهد در جلسهٔ فردا به مناسبت مطلب

عرض می‌کنم، به‌عنوان تتمهٔ این بحث، دوستان و مخدرات مطالب فردا را هم توجه کنند که در دنبالهٔ این مسئله است.)[1] و به هر مقدار که جنبهٔ جهل انسان به مسئله بیشتر بشود، از خود دیدن، خود را شخصی پنداشتن، برای خود حساب باز کردن، خود را از بقیه متفاوت دیدن، برای خود جایگاه خاصی جدای از بقیه معتقد شدن، من فلان هستم، با بقیه فرق می‌کنم، من فلان زن هستم، من ارتباط با فلان جا دارم، من زن فلانی هستم، من خالهٔ فلانی هستم، تمام اینها کشک است و همهٔ اینها حباب است و همهٔ اینها پوچ است و پوک است و هیچ واقعیتی ندارد و غیر از توهمات و تخیلات و غیر از فرو رفتن در دنیا برای انسان حاصلی را ندارد. صد سال انسان در این افکار باشد به‌اندازهٔ یک سانت از این زمین و فرش بالاتر نمی‌آید! می‌خواهید امتحان کنید، یک سانت بالا نمی‌رود و بعد حالا بالا که نمی‌رود هیچ! تازه وقتی که آن طرف می‌رود می‌آیند سراغش که این حرف‌ها چه بود؟! این فکرها چه بود؟! آیا صد سال به تو

---

[1] . مجلس ۱۴۸ عنوان بصری.

عمر دادیم که در این حرف‌ها زندگی کنی؟! فلانی شوهر من است! فلانی خالۀ من است! یا فرض کنید که مردها هم همین‌طور، تفاوتی نمی‌کند. من دارای فلان موقعیت هستم، من دارای فلان مکنت هستم، من دارای این میزان از علم هستم، من امور فلان جا را به‌عهده دارم، این حرف‌ها چیست؟ تمام این حرف‌ها مزخرفات و خرافات و اباطیل است؛ ﴿كَسَرَابِۢ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡـَٔانُ مَآءً﴾[1]؛ سرابی که انسان از دور می‌بیند و تصور می‌کند که آب است و وقتی که نزدیک می‌شود غیر از ریگ‌های تفتیده و گرمای سوزان بیابان حاصلی ندارد. تازه ای کاش سرجایش می‌ماند، این‌همه راه رفته و آن تتمه آبی هم که در بدنش بود تمام شده، نه به آب رسیده و نه دیگر ذخیرۀ برای ماندن در این دنیا دارد و نه دیگر حیاتی دارد. اینجا است که دست حسرت بر سر می‌کوبد و تمام عمر بربادرفته را بربادرفته می‌بیند و هیچ اثری از این عمر در خود مشاهده نمی‌کند. خب حال که این‌طور است چرا انسان این کار را

---

[1] . سوره نور (۲۴) آیه ۳۹.

انجام بدهد؟ چرا انسان بخواهد این موقعیتی را که برای او پیش آمده، به هدر بدهد؟

ملاک حق و باطل، میزان تطبیق با واقعیات است

وقتی که می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛ ما راه را نشان دادیم، خب انسان به جای اینکه درمقابل این راه موضع بگیرد، به جای اینکه درمقابل این راه بایستد، بیاید از این راه تبعیت کند. الآن خیلی جاها این‌طور است دیگر، خیلی مسائل این‌طور است، انانیت و شهوات و نفسانیات می‌آید و درمقابل حق می‌ایستد و جلوی حق را می‌گیرد و نمی‌گذارد که آن مسئله بیاید و خودش را نشان بدهد و بروز و ظهور پیدا کند. حالا فرض کنید که شخصی کتابی دارد، حالا اشکالی هم از نظر عقیدتی در آن کتاب هست، انسان بیاید همان اشکال را بزرگ کند و بگوید: این شخص اصلاً انحراف دارد! این شخص جزو ولایت نیست! این شخص شیعه نیست! برفرض هم اگر حرف شما درست باشد، [آیا این قسم برخورد کردن با این مطالب صحیح است که] بیاید و درمقابل بایستد و جلوگیری کند؟! خب شما که در هر مطلبتان ده‌تا از

این مطالب نقل می‌کنید، چندتا از این اشعار نقل می‌کنید، اصلاً آن گرمای صبحت شما به خواندن این اشعار است و اگر این اشعار و مطالبی که از اینها به‌دست آوردید نباشد، کسی تره هم برای حرف‌های شما خورد نمی‌کند! آیا صحیح است که انسان بیاید این قسم قضاوت کند و این قسم نظر بدهد و این نحوه برخورد کند؟! اینها چیست؟ همهٔ اینها برای انانیت است، همهٔ اینها برای ندیدن است، انسان نمی‌تواند بزرگی را ببیند، انسان نمی‌تواند شخص بزرگی را ببیند، نمی‌تواند فردی را که خداوند به او توفیقاتی را داده، [تعریف و تمجید] کند، هزارتا مسائل بدتر از او، اگر دیگری انجام بدهد اما چون خودی است انسان لب را فرو می‌بندد و مطلبی را به زبان نمی‌آورد! پس آیا حق و باطل براساس خودی و غیر خودی باید بگردد؟ میزان برای صحت و سقم، خودی و غیر خودی بودن است! نه! اینها برای این دنیا است.

برای آن دنیا خودی و غیر خودی برنمی‌دارد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌ایستد و مو را از ماست بیرون می‌کشد! تمام اعمال را به‌حساب می‌آورد، نه

نگاه به عمامه و عبا و ردای من می‌کند و نه نگاه به صورت و چهرهٔ نامناسب افراد عادی می‌کند، او نگاه به دل می‌کند، نگاه به باطن می‌کند، نگاه می‌کند که این راه و روشی را که شخص در این دنیا در پیش گرفته تا چقدر با دلش هماهنگ بوده است؟ تا چه میزان با نیت او تطبیق داشته است؟ تا چه میزان با مدعای او انطباق داشته است؟ تا چه میزان با آنچه را می‌گفت، خود را وفق می‌داد؟ آنجا حضرت به اینها نگاه می‌کند، آن‌وقت یک‌مرتبه می‌بینی صف‌ها عوض شد، انتخاب‌ها وتقسیم‌ها تغییر پیدا کرد! ما در دنیا خیال می‌کردیم این آقا در صدر بهشت است، یک‌دفعه در آن دنیا می‌بینیم که در قعر جهنم است! ببینید قضیه از کجا به کجا رفت؟! از کجا به کجا رفت؟! در این دنیا تصور بر این بوده است که اگر قرار باشد شخصی جلیسی را برای امام علیه‌السلام بداند و تصور کند، فلان آقا خواهد بود، دیگر جلیس امام در بهشت فلان شخص است، او دیگر مصاحب است، اما یک‌دفعه می‌بیند او را جلیس [برای دشمنان امام] قرار دادند! یعنی این‌قدر مسئله در آن دنیا فرق

می‌کند! نه آن طبقهٔ اول جهنم، آن که برای افرادی است که باید یک‌خرده کتک بخورند بعد دربیایند، نه! می‌رود در آن طبقات قعر که دیگر درنمی‌آید! هروقت آن موالیان (دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام) درآمدند این‌هم درمی‌آید! مسئله این‌طوری است. آنجا شوخی نیست، حساب و کتاب دارد، بی‌حساب نیست.

بنابراین آنچه را خداوند برای انسان از هدایت و ارشاد قرار داده است، انسان باید عمل کند. بله! یک وقت انسان متوجه نمی‌شود، نمی‌فهمد، [خب در آنجا اشکالی ندارد.]

لزوم پذیرش انتقاد و لزوم اصلاح امور خود

در یکی از همین جلسات که بنده مطالب را خدمت دوستان عرض می‌کردم، وقتی که صحبت می‌کردم نامه‌ای آمد. دیشب من نگاه کردم البته فرصتی برای پاسخ دادن نبود، یکی از این مخدرات نوشته بود: «چرا شما در صحبت‌هایتان به علما اهانت می‌کنید؟!»

من همیشه گفتم که ما ادعائاً هم که شده، مجازاً می‌خواهیم امور خودمان را اصلاح کنیم، می‌خواهیم

وضع خودمان را اصلاح کنیم و بهبود ببخشیم و انتظار انتقاد از همهٔ افراد را داریم و اتفاقاً این حالتی را که بنده دارم این برای همهٔ افراد تابه‌حال این‌طور بوده و مشاهد بوده که من هیچ‌گاه، هیچ مطلبی را مخفی نکردم و هیچ‌وقت نخواستم در تحت تأثیر اوضاع و شرایط قرار بگیرم و همین را هم شاید خب خیلی‌ها خرده بگیرند، و همیشه همین‌طور بوده و همین الآن هم به این کیفیت خواهد بود و این نامه‌هایی را که دوستان و مخدرات می‌دهند، همه برای همین مسئله است که اگر یک وقت اشکالی، مطلبی هست روشن بشود و تصحیح طریق و مسیر بشود.

بنده خدمت این مخدره عرض می‌کنم که کجا من به یکی از علما این مطلب را گفتم؟ اینکه من به عالمی اهانت کرده باشم، اگر در جایی گفتم ارائه بدهند.

اختیار انتخاب کلام به‌دست متکلم است نه برطبق سلیقهٔ مخاطب

مطلب دیگری که در این نامه نوشته شده بود این بود: «چرا شما نسبت مطالب به فلان عالم که به رحمت خدا رفته، (از علما و متشخصین و افراد و از

اهل علم و فضلا و بزرگان، اسم ایشان را ذکر کردند،) بی‌اعتنا هستید و مطالب ایشان را نقل نمی‌کنید؟!»

مگر قرار این است که انسان همهٔ مطالبی را که از هر کسی شنیده بیان کند؟! این چه حرفی است که زده می‌شود؟! انتخاب کلام در دست متکلم است. من اگر مطالب را نسبت به موقعیت و مناسبت با مجلس و خصوصیت کلام ببینم که شایسته ذکر باشد می‌گویم و اگر شایسته نباشد و عادی باشد ذکر نمی‌کنم و این‌طور کسی نمی‌تواند الزام بکند که هر شخصی باید مطالب را از یک شخص معین ذکر بکند! در این‌صورت که دیگر جا برای کسی دیگر باقی نمی‌ماند. اختیار صحبت به‌دست خود متکلم است که او از میان مطالب آنچه را می‌خواهد انتخاب کند. بحمدالله این‌قدر افراد هستند و بودند و خواهند بود که از این بزرگان، مطالب نقل کنند که دیگر برای مایی که در یک گوشه‌ای از دنیا و یک گوشه‌ای از ایران و یک گوشه‌ای از قم هستیم و دو کلمه‌ای آن‌هم هر دو ماهی یک مرتبه یا سه ماهی یک مرتبه یا مثلاً در صبحتی نقل می‌کنیم، جایی باقی نمی‌ماند! دیگر

خیال می‌کنم که این صحیح نباشد که توقع انسان در این سطح باشد. بحمدالله هستند و بودند و خواهند بود و به‌نحو احسن و بهتر از ما و بیشتر از ما و کامل‌تر از ما این مطالب را برای همه تا آن‌طرف دنیا هم که شده، بیان می‌کنند و همه هم از این مسائل اطلاع پیدا می‌کنند و هیچ‌گونه جای نگرانی برای این مخدرات إن‌شاءالله باقی نمی‌ماند.

و علاوهٔ بر این مسئله، این‌طور نیست که من مطالبی را نقل نکرده باشم، نه! من از همین بزرگان و همین علما در جای‌جای صحبت خودم، در هر جایی که دیدم مناسب است، مطالب را آورده‌ام اما اینکه من بخواهم روی بعضی از مطالب، بنا بر سلیقهٔ افراد، تمرکز داشته باشم، این دیگر خیال می‌کنم یک توقع نابجایی است زیرا همان‌طور که خدمت شما عرض کردم هر شخص سخنگویی بنا بر آن کیفیت نگرش و نظر او نسبت به مطالب، مطالب را انتخاب می‌کند، بزرگان بسیاری بودند که آمدند و رفتند. خب اصل و اساس در صحبت ما، اول بر قرآن کریم است و دوم بر مطالب وارده از ائمه علیهم‌السلام و

سوم بر مطالب اولیاء الهی و در مرتبهٔ چهارم افراد عادی که اینها مطالبشان قابل استفاده است و ما در میان اینها خب سلسله مراتب را طبعاً رعایت خواهیم کرد.

لذا اینکه من خدمت رفقا مطالب را به این نحو و خیلی با این صراحت عرض می‌کنم، به جهت این است که خود من صدق و صفا و خلوص را در این نحوه از مسائل مشاهده می‌کنم و در این نحوه از مطالب، من این کیفیت را مشاهده می‌کنم. بنابراین اگر کسی نسبت به این مطالب اعتراضی دارد البته نه اعتراض سلیقه‌ای بلکه اعتراض علمی و منطقی، بسیارخوب در این نامه‌ها و در این صحبت‌ها این مطالب بیان بشود تااینکه قضیه برای همه روشن بشود اما اینکه مطلب بخواهد به سلیقه برگردد، بنده معذور هستم و نسبت به این مطلب باید بگویم که الحمدلله هستند افرادی که می‌توانند مطالب را به بهترین وجه و نیکوترین صورت و با بیان بهتر از ما هم برای افراد بگویند برطبق آنچه رضایت افراد تأمین بشود و موجب مسرّت خاطر آنها بشود.

آنچه ما وظیفه داریم این است که ما از صراط ائمه علیهم‌السلام و تشیع خارج نشویم و تمام افراد و مطالب افراد را با آن معیار بسنجیم، همین! و غیر از این هم قدمی به جلوتر نخواهیم گذاشت و برطبق سلیقهٔ افراد ما با دین خدا بازی نخواهیم کرد.

این ماحصل مقدمه‌ای بود که خواستم خدمت دوستان عرض کنم و بگویم که این راهی را که بزرگان برای ما بیان کردند و آوردند، این مسیر، مسیر شوخی نیست و باید این مطلب را جدی گرفت و حتی الامکان خودمان را با آنها تطبیق بدهیم، حالا اگر کسی نمی‌تواند خب نتواند، آن دیگر در اختیارش نیست. خداوند بستری را فراهم کرده است، برای این مطالب زمینه‌ای را فراهم کرده است و تا هر وقتی که اراده و مشیت او تعلق بگیرد، این زمینه هست. و وقتی که ارادهٔ او بر رفع این زمینه تعلق بگیرد، نیست و هیچ الزامی هم بر ادامهٔ این مجالس نیست و هیچ‌گونه تکلیفی خارج از قدرت و تحمل، بر این قضایا و این مجالس نیست. تمام اینها برای این است که انسان بیاید و دو کلمه‌ای بشنود و

حرفی را بشنود و اگر چنانچه این مطالب با افکار و مدرکات و ضمیرش صادق آمد به او عمل‌کند، اگر نه، مخالف بود، عمل نکند، هیچ الزامی در این مسئله نیست. و خب رفقا طبعاً این مطلب را از بنده در این مدت مشاهده کردند.

ولی آنچه توقع ما از دوستان است (البته نه فقط افرادی که در این مجلس (مخدرات قم) حضور دارند بلکه همهٔ افرادی که در مجالس دیگر هم شرکت می‌کنند، چه از مخدرات و چه از آقایان، چه در اینجا (قم) و چه در جاهای دیگر، از این نظر این مسئله کلی است و فرقی نمی‌کند) توقع ما این است که آنهایی که طبعاً مایل هستند بر اینکه در این راه قدمی بگذارند و مطالبی را که به نظرشان رسیده جامهٔعمل بپوشانند و طبق آنچه مورد نظر و خواست بزرگان است عمل کنند، قدمشان روی چشم و هم باعث افتخار ما و هم باعث افتخار دوستان است، همه، برادران، مخدرات، رفقا، احبه و اعزه. [مسئله] این است که خب فردی که در این مسیر می‌خواهد گام بردارد طبعاً انسان باید او را دوست بدارد و با او رفیق باشد و موجبات انس و الفت بیشتری را برای

او فراهم کند. و اینها مطالبی است که خب ما نسبت به این مطالب دستور داریم.

لزوم تطبیق دادن خود با قوانین مجموعه

و اگر کسی نه! در یک‌هم‌چنین وضعیتی نیست، حالا به یک نحو دیگری افکارش می‌کشد، به یک نحو دیگری خصوصیات او و آن وضع او اقتضا می‌کند، شاید نسبت به بعضی از مطالب خب طبعاً نتوانسته آن‌طوری که باید و شاید قبول کند، نسبت به بعضی از مسائل نتوانسته آن‌طوری که باید و شاید بپذیرد، خب چه الزامی است؟! ضرورتی ندارد که حتماً فرض کنید که به این نحو و به این شکل باشد. همه جا همه جور هست، ما همه نوع مجالس داریم، همه نوع مسائل داریم، به هر کیفیتی داریم، به همه قسم از اقسام و به همه شکل از اشکال داریم، الآن در اینجا این مطالب مطرح می‌شود، گفته می‌شود و برنامه‌ها انجام می‌شود و هیچ الزامی نیست، نه الزام بر این است که ما خود را مانند آنها کنیم و نه الزامی است که آنها خود را مانند ما کنند، نه!

رگ رگست این آب شیرین آب شور *** بر خلایق می‌رود تا نفخ صور[1]

«گروهی این گروهی آن پسندد»؛[2] هر کسی برطبق مرام و ادراک و فهم و امکاناتش، حالا شخصی بعضی مسائل را متوجه می‌شود ولی از نظر عملی می‌گوید: من امکان این را ندارم، خب بسیارخوب، اشکال ندارد. ولی وقتی که شخصی خودش را در یک مجموعه‌ای قرار می‌دهد، حداقل توقع این است که با آن مطالب و قوانین و مسائلی که در این مجموعه مطرح می‌شود، خود را تطبیق بدهد والاّ دیگر در این‌صورت هم اتلاف وقت برای خود او خواهد بود و هم اضرار و ضرر بر دیگران خواهد بود. اتلاف وقت نسبت به خود، خب معفو عنه است، خب شخصی می‌خواهد وقتش را تلف کند، شخصی می‌خواهد خودش را از پشت‌بام به زمین بیندازد یا در چاه بیندازد خب بیندازد. اما آن گرفتاری را که برای بقیه ایجاد می‌کند، راجع به آن چه فکری می‌کند؟ بالأخره شخصی که در جایی

---

[1] . مثنوی و معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۲۱.

[2] . دوبیتی‌های بابا طاهر، شماره ۴۰:

متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست *** گروهی آن گروهی این پسندند

شرکت کند و با صحبت و رفتار و طرز حضور خودش، نقض آن مطالب و مسائل را بکند، خب این موجب ضرر بر دیگران است و این چیزی نیست که انسان از آن بگذرد.

لزوم احترام به حقوق دیگران

یکی از دوستان که از اطباء مشهد است و خدا إن‌شاءالله او را سلامت بدارد، یک وقت راجع به مسئلهٔ مبارزه با دخانیات و... در مشهد خیلی تلاش می‌کرد و خب نظر مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را هم پرسید و ایشان هم فرمودند: «استعمال سیگار و دخانیات و... حرام است.» و دیگر با کیفیت بیشتری اقدام می‌کرد. یک وقت در یک جلسه‌ای بودیم و اتفاقاً چند نفر از دوستان مرحوم آقا از اطبای معروف مشهد که بعضی از اینها سیگاری هم بودند، آنها هم حضور داشتند و بین اینها صحبتی شد. این شخص یک حرف خوبی در آنجا زد، گفت:

> آقای فلان! شما که در این مجلس شرکت می‌کنید، این مجلس و فضای مجلس که فقط حق شما نیست، شما به‌اندازهٔ یک نفر می‌توانید از این اکسیژن و هوای مجلس استفاده کنید، بیشتر که نمی‌توانید. من‌هم آمدم، دیگری هم آمده، فرض کنید که یک فضای چهار متر در چهار متر در چهار متر، این را در نظر بگیرد، این مقدار متر مکعب الآن بین ده نفر تقسیم می‌شود، در عرض دو ساعت که ما باید در اینجا باشیم، شما خودت به تنهایی با کشیدن سیگار، تمام حق اکسیژن را از بقیه می‌گیرید و هوا را فاسد می‌کنید، جواب بقیه را چه می‌دهید؟ این شخص در جواب او ماند.

اگر شما می‌خواهی سیگار بکشی یا سیگار کشیدن برای شما حلال است، چون بعضی‌ها

می‌گویند: «حلال است، اشکال ندارد، حتی بعضی‌ها هم فتوا دادن بر اینکه: «در ماه مبارک رمضان سیگار کشیدن موجب بطلان روزه نمی‌شود!» خب این‌هم حالا یک فتوا!!! خب حالا شما حلال می‌دانید اما ضررش را که دیگر نمی‌توانید انکار کنید! حلال است بسیارخوب، ممکن است کسی هم بگوید که چاقو را به شکم خودت بزن و خودت را بکش، حلال است، اشکال ندارد ولی نه‌اینکه چاقو را به دیگری هم بزنی، حالا که حلال است یکی هم به دیگری بزنم، یکی هم به این بزنم! نه! به خودت بزن! ده‌تا هم بزن! بیست‌تا هم بزن! مشکلی نیست! شما که می‌خواهی سیگار بکشی بلند شو برو در بیابان، آنجا که کسی نیست این‌قدر بکش که همان جا سکته کنی و بمیری، کسی به تو کاری ندارد ولی همین‌که می‌خواهی سیگار را بیاوری در این محوطه، در این فضا، دستت را می‌گیرند و می‌گویند آقا بفرمایید بیرون! الآن استعمال دخانیات در ادارات ممنوع شده دیگر، چه کار خوبی هم کردند و کار بسیار خوبی است و در همه جا هم همین‌طور است، در جاهای دیگر (کشورهای دیگر) هم همین‌طور

است.

لزوم عمل به قوانینی که به صلاح مردم است

من یک وقت در فرودگاه قاهره بودم، آنجا با یکی از دوستانمان حرکت می‌کردیم که یک‌دفعه دیدیم یک تابلو دارد که افراد سیگاری بیایند در اینجا و سیگار بکشند. و ما حتی یک نفر را هم ندیدیم که در خود محوطهٔ عمومی فرودگاه سیگار بکشد ولی در این طهران گاه‌گاهی که می‌رویم با اینکه این‌همه تذکر می‌دهند ولی وقتی که می‌نشینیم می‌بینیم این دارد سیگار می‌کشد، آن دارد سیگار می‌کشد، خب شما که سیگار می‌کشی شما حق نداری که حق دیگران را تضییع کنی، شما به چه ملاکی و به چه قانونی داری در یک جایی که الآن سیصد نفر نشستند و همه احتیاج به اکسیژن دارند، اکسیژن همه را داری خراب می‌کنی؟! این خیانت است. در اینجا قانون باید بیاید دست او را بگیرد و بیرون ببرد، آقا گوشت را می‌گیرند، وقتی که در یک جا هستی باید رعایت حال دیگران را هم بکنی و چه خوب است که این مسئله در اینجا (ایران) هم انجام بشود. اما آنجا در قاهره نه! قشنگ آنجا تابلو زده بودند و من در تمام

آن مدت چند ساعتی که در آنجا بودم حتی یک مورد سیگاری هم در آنجا ندیدم که در آن فضای عمومی سیگار بکشد. چرا؟ چون افراد پایبند هستند، مسیحی است ولی به قانون عمل می‌کند، یهودی است ولی به قانون عمل می‌کند، با چشم خودم دیدم این شخصی که یهودی بود آمد سیگارش را برداشت و داخل آن اتاق شد و در آنجا سیگارش را کشید، حالا آن اتاق هم تهویه داشت چه داشت که اصلاً ما بوی سیگار را احساس نکردیم! در یک متری دو متری او ایستاده بودیم. خب حتماً تهویه دارد که بوی سیگار را می‌برد. خب این قانون است و درست است. یهودی باشد باید به قانون عمل کند، مسیحی باشد باید به قانون عمل کند، مسلمان باشد و چه برسد به اینکه شیعه باشد، باید به قانون عمل کنند، قانونی که برای صلاح مردم است نه قانون خلاف. قانونی که برای صلاح مردم است باید افراد به این قانون عمل کنند و به همهٔ مطالبی که در این مسئله وجود دارد باید پایبند باشند.

لزوم عمل به دستورات اولیای الهی

حالا ما این مسئله را به نحو دقیق‌تر در میان

خودمان به‌حساب بیاوریم. مطالبی که به رفقا گفته می‌شود، مسائلی که مطرح می‌شود، دستورالعمل‌هایی که از بزرگان نه از بنده، از بزرگان به افراد داده می‌شود، راجع به کیفیت ارتباطات، کیفیت صحبت، کیفیت معاشرت، کیفیت حضور در جلسات، اینها را ما اُولیٰ هستیم به اینکه تازه یک پا بالاتر بگذاریم نه‌اینکه عمل نکنیم! آنها می‌گویند فرض کنید که انسان باید این‌طور لباس بپوشد ما یک‌خرده محکم‌ترش کنیم که بیشتر نظر آنها را جلب کنیم نه‌اینکه اصلاً آن را هم کنار بگذاریم و با وضعیتی که مورد رضایت نباشد در مجالس و... حاضر بشویم!

لزوم اهمیت دادن به جلسات غدیریه و احیای آن در اجتماع

علیٰ‌کلّ‌حال خب مجالسی در پیش است، إن‌شاءالله که خداوند برکت بدهد، نور بدهد و حیات بدهد که به این مطالب پایبند باشیم. فرض کنید همین مجالس غدیریه که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این مجالس را گذاشتند، خب قبل از ایشان چه کسی این کار را کرده است؟ آیا شما یک مورد سراغ دارید که بیایند و به این مطلب تذکر

بدهند؟ در تمام ایام سال یک روز غدیر داریم، یعنی مهم‌ترین مسئلهٔ ما روز غدیر است که در همان زمان حکومت سابق، حکومت طاغوت، تعطیل بود و الآن هم همان یک روز تعطیل است و هیچ تغییری هم نکرده است. سابق یک روز تعطیل بوده الآن هم یک روز تعطیل است. ولی از آن‌طرف نوروز را نگاه کنید، پانزده روز را تعطیل می‌کنند، یک آیین گبری زردتشی و بی‌اصل و سند و خرافاتی را این‌طور ما آمدیم و به آن چسبیدیم و رها هم نمی‌کنیم! خب مرحوم آقا چه‌کار کردند؟ مرحوم آقا آمدند پا جلو گذاشتند. بنده خودم بودم و می‌دیدم که در همان زمان سابق، در زمان طاغوت افراد که از این‌طرف و آن‌طرف می‌آمدند و منزل بعضی از بیوت می‌رفتند، چون منزل ما در قم قدری پایین‌تر از همان کوچه بود، در همان کوچه بعضی از این آقایان بودند که فوت کردند، بنده با چشم خودم دیدم افرادی که در ایام نوروز از شهرستان‌ها می‌آمدند و به منزل این آقایان می‌رفتند و عیدی می‌گرفتند، پنج قرانی، دو قرانی، بیرون که می‌آمدند به همدیگر نشان می‌دادند و روی چشمشان می‌گذاشتند! التفات می‌کنید؟!

حالا یک نفر عالمی مثل مرحوم پدر ما می‌گوید:

باید غدیر را بالا آورد، باید ولایت را بالا آورد، مملکت ما مملکت امام زمان است، امام زمان علیه‌السلام به این مملکت نظر دارد و آن را حفظ می‌کند و نگه می‌دارد، الآن تنها مملکت شیعهٔ رسمی در دنیا کجا است؟ الآن ایران است دیگر. آن مملکتی که صدای أشهد أنّ علیّا ولیّ الله از آن بلند است. مردم شیعه هستند، حکومت شیعه است. در قانون اساسی آن، مذهب، مذهب شیعهٔ اثنیٰ عشری است، چقدر برای همین‌که این قانون را عوض کنند اقدام کردند؟ ولی نشد. امام زمان دستش روی اینجا است، ممکلت، ممکلت شیعهٔ اثنیٰ عشری است، [حضرت از ما] توقع دارد، انتظار دارد، انتظار چه دارد؟ انتظار دارد که اسم ولایت بیشتر باشد، حقیقت ولایت بیشتر تجلی کند. از چند نفر افراد مخالف ضد خدا، ضد تشیع در این‌طرف و آن‌طرف که ما نباید هراس داشته باشیم که این چه می‌گوید؟ او چه می‌گوید؟ ما امام زمان داریم. امام زمان را یادمان رفته، آن‌وقت نگاه می‌کنیم به چیزهای عادی، چیزهای ظاهری،

علل و اسباب ظاهری. دنیا دست چه کسی است؟ اگر دنیا دست رئیس جمهور آمریکا و روسیه و چین است که خب بسیارخوب حق دارید ولی اگر دنیا و بالاتر از دنیا دست ولیّ عالم امکان است، دیگر اینها چه کسانی هستند؟ اینها اصلاً چه جایگاهی می‌توانند در قلب ما باز کنند؟ اصلاً انسان چه تفکری می‌تواند نسبت به این مسائل داشته باشد؟ وقتی که انسان نظر به علت العلل دارد، به مسبب الاسباب دارد، به آن اثر دارد که دیگر نباید به متأثر و سایر مسائل جزئی و... نگاه کند.

علیٰ‌کلّ‌حال ایشان این مسئلهٔ غدیر را مطرح کردند که ما باید پنج روز این مسئله را تعظیم کنیم. اولیاء الهی که از پیش خودشان کاری را نمی‌کنند، جریانی را که می‌خواهند ایجاد کنند این معلوم است که از یک جای دیگر است، ما نباید به این نگاه کنیم که آقا بلند شده و صبح دارد همین‌طور چای می‌خورد، صبحانه می‌خورد و می‌گوید حالا امسال هم بیاییم عید غدیر این‌طور کنیم! نه، این‌طور نیست، مطالب اینها از جای دیگری می‌آید، مثل ما و

امثال ما نیست که براساس تفکر، مطلبی را مطرح کنیم و بعد معلوم شود که اشتباه است و خلاف است و نظایر اینها. نه! اینها مطالبشان از روی حقیقت است و از روی واقعیت است و انسان باید توجه داشته باشد.

رشد و ترقی افراد در متابعت از مکتب اولیای الهی

اینها این زمینه و بستر را فراهم کردند. در این زمینه و بستر انسان می‌آید و رشد پیدا می‌کند و حرکت پیدا می‌کند و ترقی پیدا می‌کند. اگر قرار بر این باشد که فیضی به انسان برسد مگر غیر از این است که در یک‌هم‌چنین مواردی برای انسان می‌رسد؟ یک وقت قضیه نبوده، مطلب نبوده، به این کیفیت نبوده، خب انسان جای سؤال دارد که خب [زمینه برای رشد و ترقی آماده نبوده] ولی وقتی که آمدند و بسترش را فراهم کردند، زمینهٔ آن را فراهم کردند و خداوند هم توفیق داده که رفقا باهم اجتماع و جمعیت داشته باشند و همدیگر را در مسیر بزرگان و در طی این حرکت کمک کنند، خب بنابراین بهتر است که انسان خودش را هرچه بیشتر با موازین منطبق کند.

در سال‌های گذشته خب تذکراتی داده می‌شد، عمل می‌شد و گاه‌گاهی حالا غفلتی می‌شد، خطایی می‌شد و خب شاید به‌نحوی تقصیر هم نبوده یا مثلاً برداشت به‌نحوی بوده که با بعضی از دیدگاه‌ها مسئله فرق داشته و اختلافاتی داشته است، خب توقع این است که إن‌شاءالله امسال مخدرات و رفقا و دوستان در هرچه بهتر و بیشتر پیگیری کردن در این مسئله و متابعت در این مسئله کوشاتر باشند تااینکه بتوانند از آن نعمات ولایت بیشتر بهره بگیرند. این مطلب مطلبی نیست که ما بخواهیم آن را شوخی بگیریم ها!

خلاصه وقتی قرار باشد که نظر بکنند، به آن کسی نظر می‌کنند که خواسته اینها را پیگری کند، خواسته به‌دنبال برود، نظر به او می‌شود. ممکن است به شخصی نظر بشود ولی به آن کسی که در کنار نشسته، نشود. آن نظر می‌آید و به آن شخص می‌خورد، به این شخص می‌خورد، به هر شخصی که دل خودش را جلو آورده، به او می‌خورد.

ساعت یازده شد، دوباره ما این نامه‌ها و سؤالات را در اینجا آوردیم، حالا نمی‌دانم وقت می‌کنیم که به اینها پاسخ بدهیم یا نه؟ حالا در عرض چند

دقیقه‌ای چندتایی را می‌خوانم تااینکه به سؤالاتی که شده پاسخ بدهم، چون بیشتر از این‌هم طبعاً مجالی نیست.

توصیه به خواندن سور مختلف قرآن کریم در نماز نافلهٔ شب

سؤال: در نمازهای نافلهٔ شب چه سوره‌هایی از قرآن بهتر است که خوانده شود؟ آیا این سوره‌هایی که خوانده می‌شود برای آقایان یا خانم‌ها فرق می‌کند؟

جواب: فرقی نمی‌کند، و هر سوره‌ای که خوانده شود اشکال ندارد. آنچه روش بزرگان بوده این بود که من می‌دیدم سوره‌هایی مثل زمر، حدید، مریم، اسراء و همین‌طور آن حوامیم خمسه، حم سجده و...، را بیشتر می‌خواندند. علیٰ‌کلّ‌حال این سوره‌ها به جهت کیفیت مطالبشان، شاید در بعضی از موارد ترجیحاتی داشته باشد ولی علیٰ‌کلّ‌حال قرآن همگی نور واحد است و ما موظف به خواندن همهٔ قرآن هستیم، نه فقط یک قسم خاص، مخصوصاً در همین نافلهٔ شب که در نافلهٔ شب انسان خوب است که همهٔ قرآن را بخواند، نه چند سورهٔ خاص را.

موارد جواز و عدم جواز بحث با افراد ناآشنا با مکتب اولیاء الهی

سؤال: ما در مجالسِ این‌طرف و آن‌طرف چه کنیم؟ وقتی که با افراد مختلف برخورد می‌کنیم آیا باید از مکتب دفاع کنیم یا اینکه ساکت باشیم؟ درحالی‌که شما فرمودید: «انسان خوب است که ساکت باشد و کاری نداشته باشد»، اما اگر ما صحبت نکنیم اینها خیال می‌کنند که حق با آنها است و ما نسبت به این مسائل تهی‌دست هستیم و چیزی نداریم و بنابراین این موجب تغییر دیدگاه و نگرش آنها می‌شود.

جواب: آنچه بنده عرض کردم این است که انسان در مقام مباحثه و مناظره، کارش به جدل

نکشد، یعنی وقتی که احساس می‌کند یک نفر عناد دارد، نیاید وقت خودش را تلف کند. و موارد مختلف است:

در بعضی موارد اگرچه یک شخص عناد دارد ولی زمینهٔ مجلس زمینه‌ای است که اگر انسان صحبت نکند افراد تصور می‌کنند که حق با این شخص است، با اینکه این شخص عناد دارد ولی انسان باید با او بحث کند و محکومش کند چون اینجا جایی است که اگر انسان صحبت نکند خب طرف غلبه می‌کند، آن شخص که در مقام انصاف نیست که حالا بگوید این سکوتی که کرده به‌خاطر حیاء او است، به‌خاطر فرض کنید که رعایت او است، به‌خاطر مراقبه‌ای است که دارد و به‌خاطر حفظ موازین این کار را انجام داده، نه! این شخص با آن سخنان نامناسب و نامربوطی که می‌زند این‌طور وانمود می‌کند که خلاصه اینها کسی نیستند، چیزی نیستند و چیزی در آستین ندارند.

یک وقت مجلسی است که افرادی که در آنجا هستند به‌دنبال مطلب هستند و گول این طرز صحبت کردن و محاجهٔ شخص را می‌خورند. انسان باید در

اینجا دفاع کند.

یک وقت در جایی است که همه مثل خودش هستند، یعنی کسی نیست که بخواهد در آنجا استفاده کند، در اینجا بهتر است که انسان خنده‌ای بکند که مثلاً حق با شما است، البته نه‌اینکه حق با شما است، اینکه غلط است، بگوید هرطوری که خودتان صلاح می‌دانید همان‌طور باشید، در اینجا زمینه، زمینهٔ بحث نیست و غیر از کدورت هم برای انسان حاصلی ندارد، نتیجه‌ای ندارد.

موارد مختلف است که در چه موردی انسان چه کاری را انجام بدهد.

لزوم اطاعت زن از شوهر در محدودهٔ تعیین شده از طرف شرع

سؤال: آیا اطاعت از شوهر مستلزم قبول بی‌چون و چرای تمام مسائل است ولو به ضرر کانون خانواده باشد؟ چه کسی این محدوده را تعیین می‌کند؟

جواب: اتفاقاً بنده باید سؤال کنم که منظور از این ضرر و زیان به کانون خانواده چیست؟ این سؤال، سؤال کلی است. در مورد اطاعت از شوهر آنچه وارد است در مسائل شرعی و در مسائل منزل، در آن حدودی که مربوط به اختیار شوهر است، می‌باشد. از نظر روابط، ارتباطات، دخول و خروج از منزل، آوردن افراد به منزل، تماس‌های با افراد، آن‌هم داخل

در تحت روابط است. تماس‌های تلفنی هم باید در تحت اجازه از شوهر باشد. فرق نمی‌کند چه انسان با افراد ملاقات کند یا افراد را به منزل بیاورد، تمام اینها باید در تحت اجازۀ از شوهر باشد. و همین‌طور نسبت به مسائلی که در خود منزل می‌گذرد، فرض کنید که این وسیله حالا اینجا باشد، آن وسیله آنجا باشد، آن اموری که مربوط به منزل است دیگر، گرچه ما در روایات و... داریم که در مسائل منزل، باید شوهر یک‌خرده زمینه را برای همسر بیشتر فراهم کندولی آنچه خواست جدی شوهر است، زن باید در این موارد از شوهر اطاعت کند. مسائل دیگری هم که خب هست.

اما اینکه موجب ازبین رفتن کانون خانواده است، این باید توضیح داده بشود که چه چیزی موجب ازبین رفتن کانون خانواده است؟ چرا خانواده باید ازبین برود و این موارد چه مواردی است؟ به‌نحو کلی انسان نمی‌تواند در اینجا پاسخ بدهد. فرض کنید که به هر کیفیتی قوم و خویش انسان در منزل می‌آید و تا هر وقتی هم که بخواهد باشد، سه بعدازظهر می‌آید، وقت خواب است، ساعت دو بعد

از نیمه‌شب است، بیاید و بگوید که باید در را باز کنید و چراغ‌ها را روشن کنید و بنشینید چون ما آمدیم! نه! اینها مسائلی نیست [که صحیح و منطقی باشد،] روابط باید منظم باشد، تحت ضوابط باشد، خصوصیات آن شخص در نظر گرفته بشود، امکانات او، حوصلهٔ او، مثلاً آیا شوهر حوصله دارد یا ندارد؟ چقدر امکانات دارد؟ آیا خسته است یا خستگی ندارد؟ اینها مطالبی است که خب طبعاً باید یک زن نسبت به این مسائل توجه داشته باشد.

آنچه زن نباید اطاعت کند عبارت است از اصرار مرد در مسئلهٔ حرام، فرض کنید که بگوید بیا در اینجا و در کنار مرد نامحرم بنشین، بیا در مجلس بنشین و حالا صحبت کن یا اینکه فرض کنید که الآن مرسوم است که خیلی‌ها می‌گویند که برو با این مهمانی که می‌آید دست بده! خب این حرام است. و یا اینکه بنشین با او حرف بزن و بگو و بخند و اگر این کار را انجام ندهد او را امّل و... به‌حساب می‌آورند، همهٔ اینها حرام است. یا اینکه فرض کنید که نسبت به موارد دیگری که حالا به ندرت اتفاق می‌افتد، مثلاً

حج بر زن واجب می‌شود و مرد زن را نهی از رفتن به حج واجب کند یا فرض کنید که نهی از انجام نمازها و امثال‌ذلک بکند، در این مطالب خب زن نباید از شوهرش اطاعت کند.

منظور از اصرار و عدم اصرار در دعا

سؤال: آیا اصرار بر یک دعا، خلاف مشیت الهی می‌باشد؟

جواب: دعا باید در اینجا توضیح داده بشود که مسئله به چه کیفیت است؟ دعا یعنی درخواست بنده از خدا و این درخواست باید همیشه باشد، یعنی در بیست وچهار ساعت باید انسان از خدا درخواست داشته باشد، نه‌اینکه مرتب دستش را به دعا بلند کند، نه! خواست باطنش و قلبش باید این باشد که خدایا خودت متکفل امور من باش، خودت راه را به من نشان بده، خودت طریق صحیح را به من بنما، گرچه به زبان هم نیاورد. اینکه ما در بعضی از روایات داریم که اصرار بر دعا کنید و مرحوم آقا هم اتفاقاً در کتابی که هنوز چاپ نشده ولی امیدواریم که به زودی إن‌شاءالله طبع بشود،[1] راجع به ملکوت دعا

---

[1] . کتاب انوار ملکوت که بحمد الله به زیور طبع آراسته شده است، ج ۲، ص ۲۱۱، نورملکوت دعا و همچنین مراجعه شود به مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۳۱۶: شرایط دعا برای رسیدن به مرحله اجابت.

وقتی که صحبت می‌کردند، بسیاری از این روایات را آوردند که خدا چقدر دوست دارد که بنده‌اش دعا کند، بهترین حالات بین بنده و خدا این است که خدا بنده را در حال دعا ببیند، نزدیک‌ترین جایگاه بنده به خدا در وقتی است که بنده از مولای خودش تقاضایی داشته باشد، به غیر از خدا انسان حاجتش را کجا ببرد؟ ما در این زمینه الیٰ‌ماشاءالله روایات داریم که اصلاً خدا می‌خواهد که بنده فقط به او توجه داشته باشد و از غیر او توجه خودش را قطع بکند،[1] این یک مطلب است که این باید اساس باشد و سلوک هم یعنی همین. سلوک یعنی انسان تمام تمرکز خودش را فقط بر خدا ببندد، دیگر نه به همسایه‌اش نگاه کند و نه به رفیق و نه به کلانتر سر محل و نه به رئیس و نه به وزیر و نه به رئیس جمهور و نه به نخست وزیر و نه به رئیس شهربانی و نه به ارتش و نه به هوا و دریا و زمین و...، به هیچ چیزی

---

[1] . الکافی، ج ۲، ص ۴۶۶، بابُ فَضلِ الدُّعاءِ وَ الحَثِّ عَلَیه؛ ص ۴۶۸، بابُ أنَّ الدُّعاءَ سِلاحُ المُؤمِن؛ ص ۴۶۹، بابُ أنَّ الدُّعاءَ یَرُدُّ البَلاءَ وَ القَضاء؛ ص ۴۷۰، بابُ أنَّ الدُّعاءَ شِفاءٌ مِن کُلِّ داء؛ ص ۴۷۱، بابُ أنَّ مَن دَعا استُجیبَ لَه؛ ص ۴۷۱، بابُ إلهامِ الدُّعاء؛ ص ۴۷۲، بابُ التَّقَدُّمِ فی الدُّعاء؛؛ ص ۴۷۴، بابُ الإلحاحِ فی الدُّعاءِ وَ التَّلَبُّثِ.

نگاه نکند، قوم وخویش و روابط و...، انسان باید تمام اینها را کنار بگذارد و فقط و فقط باید به خدا توجه داشته باشد، این یک مسئلۀ اساسی است، این را می‌گویند دعا. دعا یعنی انسان وقتی که صبح از خواب برمی‌خیزد دل خود را به خدا بسپارد و دائماً در هر مسئله‌ای از خدا بخواهد که خدایا خودت این مسئله را برای من روشن کن، خودت این مسئله را برای من حل کن، خودت خواستت را برای من پیش بیاور، مرا در آنجایی که اختیار تو است قرار بده، رضایت تو را در درون خود من بینداز، مرا موفق به تحصیل رضایت تو بکن، اینها آن چیزهایی است که اساس دعا این است. و آنچه ما از ائمه علیهم‌السلام می‌بینیم و التجائات آنها را در همین دعاهایی که مشاهده می‌کنیم، تمام اینها را شما نگاه بکنید هیچ حاجت دنیایی در کار نیست فقط مسائل اخروی و... است، این یکی.

اما یک مطلب دیگر هست و آن این است که انسان در امور دنیوی خودش خب حاجتی دارد، مرضی دارد، قرضی دارد، گرفتاری دارد و کار مهمی می‌خواهد انجام بدهد، آنجا هم خدا می‌گوید که

پیش من بیا و مطلب را با من مطرح کن و بین من و بین خودت حاجب و مانع قرار نده، پرده‌ها را کنار بزن و واقعاً از من بخواه تا من برآورده کنم. ولی این را هم در ضمنش قرار بدهد که اگر مصلحت من نباشد مطلب را به قسم دیگر و به‌نحو دیگری انجام بدهم. چه بسیار روایاتی داریم که در آن روایات امام علیه‌السلام می‌فرماید:

خدا به ملائکه‌اش می‌گوید: این حاجت بنده مرا در این دنیا برآورده نکنید و بگذارید که من در آخرت جواب و جزا و ثوابش را بدهم زیرا آن جزایی را که در آخرت به او می‌دهم قابل مقایسه با آنچه در این دنیا به او می‌دهم نیست و من چون صلاح بنده‌ام را می‌خواهم، می‌خواهم او را به چیز بهتری برسانم.[1]

این هم هست، از خودم نمی‌گویم، تمام اینها روایت است، امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

در روز قیامت وقتی که بنده می‌آید نگاه می‌کند که فلان دعا را کرده و خدا در دنیا اجابت نکرده، خدا می‌گوید می‌دانی چرا اجابت نکردم؟ چون این ثوابش است که داری می‌بینی. و این بنده آرزو می‌کند که ای کاش خدا دعاهایی را که من در دنیا می‌کردم برآورده نمی‌کرد، (این آرزو را آنجا می‌کند) و همه را در اینجا به این نحو به من پاسخ می‌داد.[2]

---

[1] . الکافی، ج ۲، ص ۴۹۰ با قدری اختلاف:

«قالَ أبو عَبدِاللهِ علیه‌السلام: **"إنَّ العَبدَ الوَلیَّ لِلهِ یَدعو اللهَ عَزَّوَجَلَّ فی الأمرِ یَنوبُهُ فَیَقولُ لِلمَلَكِ المُوَكَّلِ بِهِ اقضِ لِعَبدی حاجَتَهُ وَ لا تُعَجِّلها فَإنّی أشتَهی أن أسمَعَ نِداءَهُ وَ صَوتَه ...**". ».

ترجمه: «امام صادق علیه‌السلام فرمود: "همانا بنده‌ای که دوست خدا است در پیش‌آمدی که برای او رخ داده دعا کند و خدا به فرشته‌ای که موکل به او (یا به آن دعا) است فرماید: حاجت بندهٔ مرا برآور ولی در (دادن) آن شتاب مکن زیرا که من میل دارم صدا و آواز او را بشنوم ...". » (محقق)

[2] . الکافی، ج ۲، ص ۴۹۰:

«إسحاقَ بنِ عَمّارٍ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السلام قالَ: **"إنَّ المُؤمِنَ لَیَدعو اللهَ عَزَّوَجَلَّ فی حاجَتِهِ فَیَقولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أخِّروا إجابَتَهُ شَوقاً إلَی صَوتِهِ وَ دُعائِهِ فَإذا کانَ یَومُ القیامَةِ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَبدی دَعَوتَنی فَأخَّرتُ إجابَتَكَ وَ ثَوابُكَ کَذا وَ کَذا وَ دَعَوتَنی فی کَذا وَ کَذا فَأخَّرتُ إجابَتَكَ وَ ثَوابُكَ کَذا وَ کَذا قالَ فَیَتَمَنَّی المُؤمِنُ أنَّهُ لَم یُستَجَب لَهُ دَعوَةٌ فی الدُّنیا مِمّا یَرَی مِن حُسنِ الثَّوابِ**".».

اینکه داریم انسان اصرار در دعا نکند، منظور این است، یعنی نخواهد که حتماً آنچه [دعا کرده خدا به او بدهد.]

فرزند یکی از افراد که از دوستان بود به یک بیماری مبتلا شده بود، خب مشخص بود که این فرزند شاید تقدیرش چیز دیگری باشد. ولی این شخص تمام همت خودش را قرار داده بود که این بچه صحت پیدا بکند، میلیون‌ها خرج کرد، شهرستان بودند و مرتب این بچه را به طهران می‌آورد و برمی‌گرداند، تقریباً دو سه سالی هم این قضیه طول کشید. بچهٔ خیلی خوبی بود و در دانشگاه طهران هم درس می‌خواند. من دو دفعه با ایشان صحبت کردم و در ضمن صحبت‌ها خواستم که یک پیش‌درآمدی به ایشان داده باشم، یک آمادگی برای او حاصل کرده باشم ولی دیدم که اصلاً به هیچ‌وجه این شخص

ترجمه: «و نیز آن حضرت علیه‌السّلام فرمود: "همانا مؤمن خدای عزوجل را درباره حاجت خود بخواند و خدای عزوجل فرماید: اجابت او را به تأخیر اندازید به‌خاطر شوقی که به آواز و دعای او دارم، پس چون روز قیامت شود خدای عزوجل فرماید: ای بندهٔ من! تو مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابت را پس‌انداختم، اکنون ثواب و پاداش تو چنین و چنان است، و باز دربارهٔ فلان چیز و فلان چیز مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابت تو را به تأخیر انداختم و پاداش تو چنین و چنان است، فرمود: پس مؤمن آرزو کند که کاش هیچ دعایی از او در دنیا اجابت نمی‌شد برای آنچه ثواب و پاداش نیك که می‌بیند".»

نمی‌خواهد حتی یک کلمه هم بشنود! تا می‌خواست مطلب با مقدماتی به آن سمت کشیده بشود، یک‌دفعه می‌بست، نه! إن‌شاءالله این‌طور می‌شود، إن‌شاءالله...! به‌نحوی که خیلی عجیب بود! خیلی عجیب بود! من دیدم نه! صحبت فایده ندارد، لذا قطعش کردم، تااینکه پارسال این بچه به رحمت خدا رفت، وقتی که به رحمت خدا رفت من بیش از آنچه نسبت به آن شخص جوان متأثر بشوم خیلی نگران حال پدرش شدم که الآن چه بر سرش می‌آید؟! دیدیم بله! بنده‌خدا خیلی وضعش [به‌هم ریخته است] و کار به جایی رسید که مطلبی را گفت که من حالا دیگر نمی‌توانم آن مطلب را بگویم! تا آنجایی که حتی مثلاً دیگر برای تشرف به زیارت هم محروم شده بود! حالا که این‌طور شده پس من دیگر زیارت نمی‌روم! انسان که نباید این‌طور باشد، این قسم که نباید باشد. یعنی از انسان این‌طور توقع ندارند! این قضیه برای همه اتفاق می‌افتد، برای همه این نوع گرفتاری‌ها اتفاق می‌افتد، شما نه اولش هستی و نه آخرش هستی، همان‌طور که فرزند شما برای شما

عزیز است، فرزندان دیگران هم برای پدر و مادرشان عزیز هستند، هیچ تفاوتی وجود ندارد، چه فرق می‌کند؟ فرزند شما این خصوصیات را داشت، من افراد دیگری را هم که بالاتر از این بودند سراغ دارم که رفتند. نه! صبر کردند، تحمل کردند.

اصرار به این نحو گفتن که نباید باشد که بیاید انسان را از آن وظیفه و تکلیف و موقعیت و حالتی که انسان نسبت به پروردگار دارد خارج کند و یک حالت توقع را در انسان ایجاد کند که اگر یک وقت برخلاف توقع شد دیگر انسان خود را ببازد، انسان دیگر از خود تهی بشود و نتواند استقرار پیدا کند! می‌گویند در دعا اصرا به این نحو نباید باشد.

باطل شدن غسل به‌خاطر حدث اصغر در اثناء غسل

سؤال: آیا وسط غسل، مثلاً بعد از شستن سر و گردن، اگر [حدث اصغری از انسان سر بزند،] آیا غسل انسان باطل بشود؟ آیا باید به غسل ادامه بدهد یا اینکه غسل را از اول شروع کند؟

جواب: نه! غسل باطل می‌شود، باید از اول غسل کند، سر و بدنش را دوباره بشوید.

دیگر ساعت یازده وبیست دقیقه است و خود من‌هم دیگر خسته شدم. ظاهراً فاصلهٔ این جلسه با جلسهٔ قبلی قدری طول کشید، إن‌شاءالله امیدواریم که جلسهٔ بعد شاید در همان موعد مقرر خودش که

یک ماه دیگر است انجام بشود تااینکه ما بتوانیم به این مطالب پاسخ بدهیم.

عدم امتیاز افراد در مکتب بزرگان

علیٰ‌کلّ‌حال این مطالبی که خدمت رفقا عرض شد همهٔ اینها از باب «بیا سوته دلان با هم بنالیم»[1] است، از این نقطه‌نظر بین بنده و بین سایر رفقا هیچ تفاوتی نیست و امیدواریم که همه در یک مسیر و در یک ممشا حرکت داشته باشیم، و باید برای همدیگر کار کنیم، مقصود این است. اینجا شخصی بالا و پایین نیست؛ شخصی مقدم و مؤخر نیست که بخواهد حساب و کتابی باشد. آن کسانی که به‌حسب ظاهر مقدم بودند آنها رفتند و خب مطالب و مسائلی را باقی گذاشتند، هر کسی به آنها عمل کرد جلو رفته و هر کسی عمل نکرد نرفته، همان‌طوری‌که ما هر دو طیف را دیدیم. و مطلب هم براساس ضوابط است نه براساس روابط. و خلاصه آنچه در این راه می‌خرند استکانت است نه مطرح شدن، اینکه من

---

[1] . دوبیتی‌های بابا طاهر، شماره ۲۵۹:
بیا سوته دلان با هم بنالیم *** که قدر سوته دل دل سوته ذونه

پسر آقا هستم و باید حساب و کتاب دیگری برای من باشد، و همین‌طور کسی که در اینجا آمده باید خصوصیات دیگری داشته باشد، این مسائل نیست. اگر قرار باشد این مطالب در اینجا باشد خب دیگران که از ما جلوتر هستند، خب دیگر چرا انسان اینجا بیاید؟! اگر قرار باشد این مسائل باشد، این خودیت‌ها و انانیت‌ها باشد، خب جاهای دیگر تمام آن مطالب بهتر هست و فراهم می‌شود.

چند شب پیش روایتی را از امام علیه‌السلام دیدم که اتفاقاً مرحوم آقا این روایت را راجع به دعا در همین کتابشان که هنوز طبع نشده است آورده‌اند،[1] روایت خیلی خوبی بود و به نظرم آمد که بیایم خدمت دوستان عرض کنم:

> زاهدی هفتاد سال خدا را عبادت کرد، و در این هفتاد سال هیچ تقاضایی هم نداشت! (خیلی است ها! هفتاد سال شوخی نیست! ما الآن یک سال اینجا می‌آییم، هزارتا توقع در ما پیدا می‌شود! هفتاد سال خدا را عبادت می‌کند بدون یک حاجت، بدون یک توقع!) بعد از هفتاد سال از خدا حاجتی خواست، حاجت او برآورده نشد، گفت: «عجب عجب! پس ما این هفتادسال چه‌کار می‌کردیم؟ ما این هفتاد سال که برای خدا [عبادت می‌کردیم برای چه بود؟!] پس معلوم می‌شود کار ما خیلی خراب است که این‌قدر پیش خدا ارزش نداشتیم که حالا خدا این حاجت ما را برآورده کند!» (این حالت انکسار و ذلت و مسکنت نسبت به خدا در او پیدا می‌شود.) خداوند به یکی از ملائکه‌اش خطاب می‌کند که برو به این بنده بگو: «آن حالت انکساری که بعد از هفتاد سال در عرض همین چند دقیقه برایت پیدا شد، پیش من ارزش آن از هفتاد سال عبادتت بیشتر است.»[2]

التفات می‌کنید! «تو خود حدیث مفصل بخوان از

---

[1] . انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۸۷.

[2] . عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۴۲.

این مجمل»،[1] مسئله به عبادت و... نیست. قضیه به این است که انسان خود را در برابر حق و مکتب چگونه ارزیابی کند؟

تقرب به خدا تنها نیت مورد نظر انسان در مسائل

إن‌شاءالله که امیدورایم خداوند این توفیق را به ما بدهد که ما به آنچه را بزرگان بیان کردند و برای ما توضیح دادند و روشن کردند، جامهٔ‌عمل بپوشانیم؛ به آن واقعیت‌ها متحقق بشویم. و خلاصه آنچه را بقیه از این اوضاع و مطالب فهمیدند، ما نمی‌خواهیم آنها نصیب ما بشود، آنهایی که از این آمدن و رفتن و این مسائل ادراک کردند و چه جنبهٔ خدایی داشته باشد، صبغهٔ الهی داشته باشد یا صبغهٔ غیر الهی داشته باشد فرق نمی‌کند، یکی است، دنیا، دنیا است! دنیا، دنیا است! اگر انسان بخواهد برای دنیا اقدام کند بین محراب مسجد و بین میز اداره تفاوتی نیست. اگر انسان بخواهد برای خدا کار کند [آن ارزش دارد.] انسان باید حسابش را درست کند، همهٔ ما می‌گوییم

---

[1] . عمان سامانی، قصاید، شمارهٔ ۱:
من از مفصل این نکته مجملی گفتم *** تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

خدا، هم من می‌گویم خدا، هم شما می‌گویید خدا، هم کسان دیگر هستند که می‌گویند خدا، همه می‌گویند خدا، من خیال می‌کنم مظلوم‌تر از خدا کسی وجود ندارد، چون کسی است که اسمش ورد زبان هر کسی است و سر هر زبانی هست، همه می‌گوییم خدا و همه می‌گوییم برای خدا ولکن

میان ماه من تا ماه گردون *** تفاوت از زمین تا آسمان است

آن خدایی را که امام سجاد علیه‌السلام می‌گفت و آن خدایی را که ما داریم می‌گوییم، کدام‌یک از این دو خدا است؟! کدام‌یک از این دو واقعاً خدا است؟ نکند در روز قیامت پرونده را بیاورند و ما ببینیم این خداها چیز دیگری از آب درآمده است!

إن‌شاءالله امیدواریم که مقام ولایت، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دستشان را از سر ما برندارند و خودشان راه را به ما نشان بدهند و خودشان از ما دستگیری کنند و ما را به سر منزل مقصود برسانند، دیگر ما غیر از این چیز دیگری برای عرضه کردن و عرضه داشتن نداریم.

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد